

نقش عمار در جنگ صفین

<?xml encoding="UTF-8">

اشاره

عمار بن یاسر از جمله شخصیت های مهم تاریخ و از سابقین در اسلام بود که در صحنه های مختلف دوران شکوفایی اسلام نقش مهمی ایفا کرده است. از مهم ترین ویژگی های او دشمن شناسی، بصیرت قوی در راه اعتلای اسلام و شناخت صحیح حق از باطل است. در شماره گذشته، «تبیین حقیقت» عمار و روشنگری های او برای عوام و اصحاب و خواص جبهه باطل بیان گردید.

محور حق بودن

اخبار وارده در مورد محور حق بودن عمار بن یاسر

اخباری در مورد حق بودن عمار آمده که بعضی از آن در کتب متعددی نقل شده و متواتر است. 1 در این اخبار که نوعی اظهار خشنودی پیامبر (ص) هم در آن دیده می شود، از نوعی مصونیت از گرایش به باطل صحبت می شود. زبان روایات دارای مراتبی است که به خاطر شایستگی های عمار در او ایجاد شده و پیامبر (ص) برای کمک به آگاهی و تبیین حقیقت برای مردم، آن را فرموده است. بعضی از این روایات شبیه هم هستند؛ البته مواردی هم که از لحاظ سندی قوی و متعدد نقل شده اند، جای تفکر و تدبر دارد تا جایی که حتی این روایات می تواند سیر تاریخی همراهی او با امام، روشنگری و بصیرت اسلامی اش را نشان دهد.

اولین مرتبه ای که در مورد حق بودن او می توان گفت، حدیثی از پیامبر (ص) است که فرموده است: «یلتقی اهل الشام و اهل العراق و فی احدى الکتابین الحق و امام الهدی و عمار بن یاسر؛ 2 مردم شام و عراق با یکدیگر برخورد خواهند کرد و عمار در شمار اهل حق باشد و آن گروهی که ستم پیشه است، وی را می کشند». این سخن پیامبر (ص) تا اندازه ای نقل شده بود که ذوالکلاع - یکی از افراد سپاه معاویه که در ذهنش بیداری ایجاد شده بود - برای ابونوح - یکی از افراد سپاه امام علی (ع) - می گوید و از ابونوح در مورد جدیت عمار در جنگ با سپاه معاویه سؤال می کند. 3 بنابراین برای عمار بن یاسر اولین مرتبه همراهی او با حق است که در رکاب حق می جنگد، طرف مقابل او نیز باطل و گروه ستم پیشه ای است که او را به شهادت می رساند.

دومین مرتبه از مراتب حقه او که از آیین روایات می توان شرح داد، روایتی است که از بصیرت او حکایت دارد که

در حین جهاد در راه حق که همان راه اهل بیت (ع) است، به حق آنان عارف می باشد، اختلاف مردم او را متزلزل نمی کند؛ آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «اذا اختلف الناس كان ابن سمیه مع الحق؛ 4 زمانی که مردم اختلاف کنند، ابن سمیه با حق است»؛ یعنی اختلاف میان مردم سبب آشکار نبودن و تمییز ندادن حق و باطل و همراه بودن و فهمیدن حق همراه با نوعی بصیرت، در وجود عمار بن یاسر است.

حدیث بعدی که مرتبه بالاتری را بیان می کند، از پیامبر (ص) است که می فرماید: «ما لهم و لعمار؟ يدعوههم الى الجنة و يدعونه الى النار. انّ عماراً جلده ما بين عيني و أنفي؛ 5 اینان (کفار) را با عمار چه کار؟ عمار اینان را به سوی بهشت دعوت می کند و آنان او را به سوی آتش دوزخ بخوانند؛ همانا عمار پوست میان دو دیدگان من است». سخن رسول خدا (ص) در این مرتبه، روشننگری عمار و دعوت مردم و حتی خواص اهل باطل به سوی حق را تأیید می کند و این فرع از مرحله قبل است؛ یعنی کسی که روشننگری می کند، خودش همراه حق است و نسبت به حق بصیرت دارد.

مرتبه چهارم که مرتبه بسیار بالایی در مورد شخصیت اوست، از این روایت پیامبر (ص) به دست می آید که فرمود: «إنّ عماراً مع الحق و الحق معه، يدور عمار الحق أينما دار؛ 6 عمار با حق و حق با عمار است. هر جا که حق بچرخد، عمار نیز می چرخد». در این مرتبه عمار به حق نسبت داده می شود، همان طور که حق به او اسناد داده شده است و در واقع وجود او بر مبنای حق است. میان این جمله و اینکه او همراه حق است، تفاوتی بسیاری وجود دارد؛ زیرا در این مرحله حق و حقیقت بر اساس عمل کردن او در وجودش شکل گرفته و این، ابتدای تجلی یافتن نور حق خداوند در قلب مؤمن است.

روایت پنجم، روایتی بسیار سنگین و مشکل است و محتوای آن این یقین را در وجود آدمی ایجاد می کند که وقتی کسی در مسیر اهل بیت (ع) قرار گیرد و به گونه ای شایسته باشد که امام زمان خود را هم به زبان و هم با جسم و جان یاری کند؛ ذره ای از نور حقیقت وجودی اهل بیت (ع) در قلب او متجلی می شود و به وسیله ریسمان اهل بیت (ع) به دوستی با خداوند می رسد. آن روایت عظیم از پیامبر (ص) نقل شده است که می فرماید: «من عادى عماراً عاداه الله و من ابغض عماراً ابغضه الله و من يُسَقِّه عماراً يُسَقِّه الله و من يسبّ عماراً يسبّه الله و من يحقر عماراً حقره الله و من يطعن عماراً لعنه الله و من ينقص عماراً ينقصه الله؛ 7 هر کس با عمار دشمنی کند، خدا با او دشمنی خواهد کرد و هر کس نسبت به عمار کینه ورزد، خدا با او کینه خواهد ورزید و هر کس عمار را نادان شمارد، خدا او را نادان خواهد شمرد و هر کس به عمار دشنام دهد، خدا او را دشنام خواهد داد...». رسیدن به مضمون بالای این حدیث فقط در همنشینی و اطاعت از ائمه اطهار (ع) امکان پذیر است و عمار بن یاسر به دلیل اطاعت مطلق از ولی و اولوالامر به اطاعت الله رسید. از این رو کسی که عارف به حق اهل بیت (ع) نباشد، عارف به خداوند نمی شود؛ طی طریق با آن ها میسر است.

لوازم محور حق بودن

دلیل اهلیت عمار بن یاسر را به عنوان محور حق بودن - تا جایی که به مقام «من عادى عماراً عاداه الله» 8 رسید - را در معیارهای محور حق شدن می توان جستجو کرد که عبارتند از:

1. حقیر بودن دنیا

یکی از لوازم مهمی که از حق بینی و حق فهمی انسان نشأت می گیرد، حقیر بودن دنیاست. کسی که در جهت رضایت خدا تلاش می کند، آنچه او را در کوران حوادث باقی نگه می دارد؛ استقامت در برابر مطامع دنیایی است و به هر اندازه که آخرت در چشم او بزرگ باشد، دنیا کوچک می شود؛ زیرا هر چه تلاش برای رسیدن به حقیقت های باقی آخرت بیشتر باشد، از دنیا دورتر می شود و انسان از هر چیز که دور شود، آن چیز در چشمش کوچک می شود.

گذشتن از همین متاع های فانی است که روح عمار بن یاسر را به مقیاس آنچه با او تعامل روحی دارد، بزرگ می کند، آن گونه که حتی بعد از فنای مادی اش در خطبه امام تا امروز جاودانه می شود، آنجا که فرمود: «این عمار؟» 9. یکی از مصداق هایی که همین بینش علوی عمار را نشان می دهد، کوچک شمردن حب ریاست و حکومت است که محبوب ترین حبه دنیوی بر شمار می آید. در زمان عمر بن خطاب، عمار به حکومت کوفه منصوب شد و «مدتی حکومت کوفه را به عهده داشت. هنگامی که عمر او را از استانداری عزل کرد، از وی پرسید: از بر کنار شدن ناراحت شدی؟ عمار گفت: از انتخاب بر این مقام خوشحال نشدم تا از معزول شدن ناراحت شوم». 10. این نگاه ملکوتی نشان دهنده فاصله عمار از وابستگی به متاع دنیایی است که آن را مثل یک بازی می نگرد و واقعیت هم همین است که (و مَا الْحَيَوه الدُّنْیَا إِلَّا لَعِبٌ و لَهو). 11.

2. مبارزه با اولیای طاغوت

یکی دیگر از لوازم محور حق بودن، داشتن روح مبارزه با باطل است. عمار بن یاسر به عنوان فردی حق گو، مبین حقیقت و مؤمن، به همان اندازه که برای گسترش حق تلاش می کند، به همان اندازه نیز برای مبارزه با باطل جهاد می کند؛ زیرا برای رسیدن اذهان مردم به حقیقت، باید زمینه باطل را از بین برد. گاه مبارزه به صورت تقیه است، مانند زمان خلافت ابوبکر و عمر و گاهی نیز شیوه مبارزه با تبیین حقیقت و روشنگری است. در حقیقت، بصیرت و تقواست که شکل مبارزه را تعیین می کند؛ در زمان خلافت عمر و ابوبکر، شیوه مبارزه در تقیه بود تا برای جامعه بیداری حاصل شود و هنگامی که بدعت ها آشکار می شوند، نوع مبارزه علنی می گردد تا حقیقت به منصفه ظهور برسد و کسی همچون عمار که بصیرت، بینش و تقوای الهی داشته باشد، این فرقان به او داده و راه برایش باز می شود.

از جمله این مبارزات، تلاش برای احقاق حقوق رفاهی مردم است: «زمانی که عثمان از خزانه عمومی مدینه مقداری از جواهرات را برای خانواده اش برداشت، مردم از او انتقاد کردند و گفتند: از این کارت جلوگیری خواهد شد و نمی گذاریم دست به آن ها دراز کنی. عمار یاسر گفت: خدا را گواه می گیریم که من نخستین کسی باشم که آن را خوش ندارد». 12. این اقدام و اعلام اولیه او در مقابل این ظلم و پایمال کردن حق عمومی مردم، عثمان را آزار داد که «به دار الخلافه آمد و تا اندازه ای عمار را کتک زد تا بیهوش شد. آن گاه عمار را بیرون بردند تا به منزل ام سلمه همسر پیامبر خدا (ص) رساندند. عمار از نماز ظهر و عصر و مغرب باز ماند. وقتی به هوش آمد، نماز

گزارد و گفت: خدا را شکر که اولین روزی نیست که در راه خدا آزار و شکنجه می بینم». 13 بازتاب این شکنجه ابتدا در قبیله او نمایان شد که «هشام بن ولید بن مغیره مخزومی به عثمان گفت: هم پیمان و عضو قبیله ما را تا پای کشتن کتک زدی. به خدا اگر بمیرد، یکی از سران بنی امیه را خواهم کشت». 14 بازتاب آن کم کم به میان مردم نیز رسید؛ به گونه ای که مردم از روی اعتراض سبحان الله می گفتند و رفتار عثمان با عمار را تقبیح می نمودند و چون آن خبر در میان مردم منتشر شد، مخالفتشان شدت گرفت. 15 بغضی که در مردم به خاطر نادیده گرفتن حق صحابه پیامبر (ص) به وجود می آید، در نوع تصمیم گیری آن ها تأثیرگذار است. این تأثیر بر اجتماع نیز به دنبال انجام دادن وظیفه اسلامی و مبارزه با طاغوت عمارها به وجود می آید.

نوع دیگر مبارزه علنی، اهمیت ندادن به خلیفه و حاکم ندانستن اوست که مصداق آن در زندگی عمار بن یاسر در جایی روشن می شود که «عثمان از کنار قبر تازه ای گذشت و پرسید، قبر کیست؟ گفتند: مزار عبدالله بن مسعود است و عمار عهده دار نماز بر جنازه ابن مسعود و دفن او بود. عثمان از دست عمار به خاطر پنهان کردن مرگ ابن مسعود عصبانی شد». 16 این بی اعتنایی، شایسته ندانستن آن ها برای مقام خلافت و نوعی مبارزه برای از بین بردن حاکمیت آنان است؛ زیرا صحابه الگوی مردم هستند و وقتی آن ها امور خود را به خلیفه نسپارند و او را از مسائل اسلامی با خبر نسازند، مردم نیز به تبع آنان و با اعمالی که عثمان انجام می داد، ناشایستگی او را بر خلافت می فهمیدند. «دیری نگذشت که مقداد درگذشت و به موجب وصیتی که کرده بود، عمار بر او نماز گزارد و در این کار از عثمان اجازه نگرفت». 17 استقامت در این نوع مبارزه، از عوامل زمینه ساز بیداری مردم بوده است. بیداری آن ها در مقابل رفتارهای عثمان بوده است که این رفتارها، نشان حکومت استبدادی، دیکتاتوری و سلطنت اوست که برای رسیدن به مطامع خود به مقتضای این نوع حکومت، صحابه پیامبر (ص) را شکنجه می کند، به کسانی که پیامبر (ص) برای آن ها ارزش قائل بود، بی احترامی و گستاخی می نماید 18 و در مواردی که تحمل روشنگری های عمار را ندارد، تصمیم به تبعید او می گیرد؛ ولی محبوبیت عمومی عمار مانع آن می شود. 19

شهادت

قاتل عمار بن یاسر، ابوالغاریه است که از راویان حدیث پیامبر (ص) در مورد عمار می باشد. مردم همانند این سخن رسول خدا (ص) در مورد عمار را که فرموده بود: «پس از من به کفر نگراییید...»، به اندازه ای شنیده بودند که حجاج بن ثقفی که خود مظلوم کش بود، به ابوالغاریه گفت: «اگر تمام مردم کره زمین در خون عمار شرکت می کردند، همگی وارد دوزخ می شدند». 20

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «قاتله و سالبه فی النار؛ آن که او را می کشد و او که لباسش را به یغما می برد، در آتش است». 21

امام علی (ع) عمار یاسر را با لباس حین جهادش دفن کرد و او را غسل نداد و اهل کوفه گفته اند که حضرت بر او نماز گزارد و این کار مذهب آن ها در مورد شهادت که غسلشان نمی دهند، ولی بر آن ها نماز می گزارند. 22 توانایی های عمار بن یاسر در جنگ صفین، بصیرتش در مقابل مکرهای دشمن، تبیین مسائل برای عوام و مبارزاتش با شمشیر علیه دشمن، نیروی جوانی می خواهد؛ اما این عمار در نود و سه سالگی چنین از امام (ع)

دفاع می کند و در این سن در جبهه جنگ کشته می شود، نشانه برکت خاصی است که در حیات طیبه او دیده می شود.

الف) واکنش شهادت عمار در جبهه باطل

پس از شهادت عمار و کشته شدن او به وسیله سپاه معاویه، آنچه نزدیک بود آن ها را تا مرحله نابودی کشاند، حدیث پیامبر (ص) بود که حضرت درباره قاتلان عمار فرموده بود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ»؛ 23 تو را گروه سرکش می کشند». این حدیث به صورت متواتر نقل شده بود و آنان را که طالب حق بودند، ولی به قافله حق نرسیده بودند، به تکاپو انداخته بود. این گروه قبل از شروع جنگ در جستجوی این بودند که آیا عمار قصد جدی برای جنگ با سپاه معاویه دارد یا خیر؟ و آنچه معاویه و سران جبهه باطل را نجات می داد، توجیهاتی بود که آنان در قبال چنین افرادی داشتند؛ برای مثال اینکه او با ما نمی جنگد یا نهایتاً به سپاه ما می آید.

مصدق بارز چنین افرادی ذوالکلاع حمیری است که از ابونوح که در لشکر امام (ع) است، می پرسد: «حدیثی از پیامبر (ص) شنیده ام که "مردم شام و عراق با یکدیگر برخورد خواهند کرد و در یکی از آن دو گروه که بر حق است، امام راستین قرار دارد و عمار بن یاسر او را همراه است"، آیا او در میانه شماست؟». ابونوح به او پاسخ می دهد که او در پیکار با شما از من سخت کوش تر است، در حالی که من خوش تر آن داشتم که شما هم یک تن واحد می بودید و من آن پیکر را سر می بریدم 24 و این خود، نوعی تنش و تزلزل در سپاه آنان ایجاد کرده بود.

ذوالکلاع که پیشتر شنیده بود که عمرو بن عاص می گوید: «پیامبر خدا (ص) به عمار بن یاسر فرمود: "تو را آن گروه ستم پیشه می کشند و آخرین چیزی که خواهی نوشید، آمیزه آب و شیر است"»، به عمرو گفت: «وای بر تو، پس این چه رفتاری است که با او می کنی». در همان روز بود که عمار در همراهی علی (ع) و ذوالکلاع در همراهی معاویه جنگیدند، عمار به شهادت رسید و ذوالکلاع نیز کشته شد و عمرو گفت: «ای معاویه نمی دانم از کشته شدن کدام یک از آن دو شادمان ترم. به خدا اگر ذوالکلاع زنده می ماند و تنها عمار کشته می شد، ذوالکلاع به علی متمایل می شد و سپاه ما را بر ما می شوراند و تباہ می کرد». 25 پیامد زنده ماندن ذوالکلاع پس از شهادت عمار، بیداری در جامعه بود.

به نظر می رسد آنچه ذوالکلاع را به جنگیدن در سپاه امام توفیق نداد و به گفته عمار: «آنچه شنید (از احادیث پیامبر (ص) او را سودی نداد؛ بلکه زیانش بخشید» 26 توجیه کردن حق بعد از شناخت حق و خواستن توضیح آن از اغیار و در مرحله شناخت بیشترش، از اهل باطل است. بصیرت سیاسی و حداقل بصیرت نظامی در او نبود که وقتی اوضاع منطقه آماده جنگ شد و عمار بن یاسر در میان گروه آنان نبود و شاهدهی نیز از وجود عمار در سپاه امام خبر می داد، مطمئن شود که در اینجا تحقیق از سپاه امام صورت گرفته است و اگر تحقیق بیشتری برای حصول یقین لازم است، باید از گروه امام باشد و با خود عمار بن یاسر گفت وگو انجام شود، نه اینکه گوش و چشم بسته از عمرو عاص و معاویه تحقیق کند.

واکنشی که پس از شهادت عمار در سپاه معاویه رخ داد، اگر چه می توانست به بیداری عظیمی در رابطه با احادیث پیامبر (ص) و شناخت وقایع سنگین تبدیل شود؛ اما فقط باعث ترس دشمن شد.

مهم ترین واکنشی که در جبهه حق پس از به شهادت رسیدن عمار بن یاسر رخ داد، خطبه ای بود که امام (ع) آن را ایراد کرد و آنچه در آن به چشم می خورد، احساس نیاز امام (ع) و جامعه اسلامی به چنین افرادی است. امام (ع) در این خطبه می فرماید: «أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عِمَارٌ؟ 27 کجا هستند برادران من، همان ها که سواره به راه می افتادند و در راه حق قدم بر می داشتند؟ کجاست عمار؟». سپس امام (ع) طولانی گریست و پس از آن فرمود: «أَوَّهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَّبَّرُوا الْفَرْصَ فَأَقَامُوهُ أَحْيَاؤُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ دُعَاوًا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ؛ 28 آه بر برادرانم، همان ها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنت ها را زنده و بدعت ها را می میراندند؛ دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی می کردند». این خصلت هاست که امام (ع) را گریان می کند؛ زیرا امام (ع) ضرورت این خصلت ها را برای جامعه می فهمد. این گریه امام (ع) تشویق خاص و دغدغه ای برای پیروان اوست. هر که اندیشه علوی دارد؛ در می یابد که جامعه اسلامی در هنگام فتنه به کسی نیاز دارد که مطیع امر ولی بوده، اعمال او بر پایه احیای سنت ها و ارزش های حقیقی جامعه و از بین بردن بدعت ها باشد؛ چیزی که در طول فاصله با عصر پیامبر (ص) صورت گرفت و در چند سالی که از حکومت پیامبر (ص) گذشت، اهل باطل مدعی تبعیت از پیامبر در سایه این ادعا، سنت ها را به بدعت ها بدل کردند.

تأثیری که شهادت عمار در جبهه حق داشت، تشویق و حرکتی بود که از سوی امام (ع) از مردم خواسته شده بود تا کمی از خصلت های آن مرد بزرگ در افراد جامعه شیعی متجلی شود.

در مجموع آنچه در عرصه فتنه بسیار مهم است، یاری کردن امام حق در موقع مقتضی است که این یاری کردن در وقت لازم و ضروری، نتیجه بصیرت و ایمان است. بصیرت است که باعث روشننگری و تبیین حقیقت در صحنه جنگ می شود و جامعه اسلامی، نیازمند کسی است که مشتمل بر این صفات باشد. ترقی جامعه به وسیله چنین افرادی صورت می گیرد و بصیرت و بینش جامعه با وجود چنین افرادی بالا می رود تا جایی که امام (ع) بعد از شهادت او ندای «أَيْنَ عِمَارٌ» سر می دهد و خلأ وجود تبیین گر او در زمینه سیاسی، اجتماعی و اسلامی احساس می شود. در زمان مقابله جبهه حق و باطل، آنچه باعث پیروزی حق می شود، وجود کسانی است که علاوه بر تلاش در جهت تحقق حاکمیت حق، سعی در روشن کردن مکرهای اهل باطل دارند و این حمله سه جانبه است که پایه های حکومت باطل را از اساس از هم می پاشد و مثلث این حمله سه جانبه، فهم و بصیرت، روشننگری و مبارزه است.

پی نوشت ها :

2. وقعه الصفين، ابن مزاحم، ص 333؛ استيعاب في معرفه الاصحاب، همان.
3. همان.
4. الغدير، ج 10، ص 312.
5. بحارالانوار، ج 31، ص 196.
6. الغدير، همان.
7. همان.
8. همان.
9. نهج البلاغه، خطبه 182.
10. اعيان الشيعة، ج 42، ص 212، به نقل از پيغمبر و ياران، محمد علي عالمي، ص 26؛ استيعاب في معرفه الأصحاب، همان.
11. انعام (6): 32.
12. ترجمه الغدير، ج 17، ص 41.
13. همان، ص 42.
14. همان.
15. همان.
16. همان، ص 50.
17. همان.
18. همان، ص 64 و 65.
19. همان، ص 49.
20. قاموس الرجال، محمدتقي شبستري، ج 8، ص 43 - 41.
21. همان، ص 43.
22. استيعاب في معرفه الأصحاب، همان.
23. الكامل في التاريخ، همان، ج 3، ص 512؛ دعائم الاسلام، قاضي نعمان مغربي، ج 1، ص 392.
24. وقعه الصفين، همان، ص 457 و 458.
25. همان، ص 469.
26. همان، ص 461.
27. نهج البلاغه، خطبه 182.
28. همان.